

جلسه پرسش و پاسخ با سروش دباغ در کانال تلگرام

دکتر سروش دباغ چهره‌ی نام‌آشنایی در حوزه فلسفه‌ی تحلیلی، روشنفکری دینی و عرفان است.

اما از خصیصه‌ی بارز او علاوه بر چهره‌ی علمی در حوزه‌ی اندیشه‌ی بودن، روحیه‌ی "معلمی" اوست، تو‌گویی ایشان نمودگار دقیق واژه‌ی "معلم" اند که همیشه آفتاب دانش بسیارشان را، با روشنگری‌های خویش در جهت تنویر افکار عمومی، همچون آفتاب، بر خیل مخاطبان مشتاق خویش که عشق به تحقیق و تفحص، در ضمیرشان به گرمی نشسته و روحشان به تقلید آرام نمی‌گیرد، تابانده‌اند و بدین‌گون به جد جمال علم خویش را به جوهر عمل - (التزام اخلاقی به پاسخگویی در قبال پرسش) - آراسته و بدین سان سهم بسزایی را در بالابردن سطح دانش مخاطبان خویش - احیانا از کاستی رو به فزونی، - ایفا کرده‌اند.

تردید نیست که ناگفته پیداست این خصیصه ارزشی (معلمی و پاسخگو بودن در قبال مخاطب مشتاق و دانشجو و محقق) عنصر گم جامعه‌ی روشنفکری ماست و روشنفکران و اندیشمندان ما بایست به جد، در پوشش این خلا به سهم خویش بکوشند و میدانهای اندیشه و تحقیق را بدین سیاق فراخی بخشند.

اخیرا جناب دکتر سروش دباغ به ندای مخاطبان خویش در گروه‌ها (با ۴۰۰ عضو) و کانال تلگرامی خود (بالغ بر ۳۰۰۰ هزار عضو) پاسخی فراخور اندیشگی و محقق‌ی دادند و در حرکتی به غایت نیک و پسندیده و بدیع، خویشان را در جلسه‌ی زنده در قبال پرسشهای مخاطبین خویش گذارند تا به پاسخگویی زنده بر آن پرسش‌ها بنشینند.

آنچه در ذیل می‌آید صورتی مدون شده و کامل از آن جلسه مذکور است.

ابتدا مایلم خواننده‌ی گرامی این سطور را به تامل در یک نکته فرا خوانم:

نخست اینکه خواننده‌ی گرامی بایست عنایت داشته باشد که بخاطر اقتضای جلسه - (زنده بودن)، (خیل پرسش‌ها)، و مجال کمی که برای پاسخگویی داشتیم، - از برای بهینه‌سازی این جلسه، عمدا از جناب دکتر دباغ خواستم که سعی در اقتصار کلام نمایند، و به اختصار و ایجاز پاسخ دهند و نه تشریح موسع، از این رو در فرازهایی که می‌توانست پاسخ احیانا مبسوط باشد اما احیانا در ظاهر وافی به مقصود نشده است، بر اساس همین رویه خواسته شده، جناب دکتر دباغ به منابع مورد نیاز رفرانس داده‌اند تا مخاطب محقق پاسخ مفصل خود را در آن منابع بیابد.

مضاف بر اینکه مخاطب این سطور بی‌گمان نیک آگاه است که اقتضای چنین جلساتی، چراغ راهی به پرسشگر دادن است و نه بیشتر، چرا که چنین جلساتی قالب و توان کافی در ارائه تحلیلی تر مطالب را ندارند و لذا بایست به قدر مقدور از چشمه‌ی چنین بسترهایی جرعه کشید که مولوی به نیکی فرمود:

هم به قدر تشنگی باید چشید

آب دریا را اگر نتوان کشید

چند گنج‌د؟! قسمت یک روزه‌ای.

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای

در انتها از دوست گرانقدرم جناب محمود آسیایی عزیز، که همدلانه در اداره‌ی این جلسه‌ی پرسش و پاسخ یاری گر بنده بودند، و همچنین سایر دوستان موثر و نیک دل، بیش و بیش سپاسگزارم.

امین جباری. مسئول گروه ها و کانال تلگرامی جناب دکتر سروش دباغ.
جلسه‌ی پرسش و پاسخ زنده در گروه ها و کانال تلگرامی دکتر سروش دباغ.
تاریخ: پنجشنبه. ۱۶ مهرماه ۱۳۹۴

جناب دکتر بار دیگر به گروه خویش خوش آمدید و سپاسگزاریم از این فرصتی که به اراده‌ی شما در جهت اجابت خواسته اعضای گرامی گروه ها و کانال حضرت عالی، مهیا شد تا دوستان بتوانند پرسش‌های خویش را از حضرتعالی بپرسند و پاسخ‌ها و نقطه نظرات شما را جويا شوند.
بنده به نیابت از اعضای گرامی گروه ها و کانال، پرسش‌هایی را که از همینک این مخاطبان عزیز بخاطر حفظ نظم گروه به پیچ شخصی بنده می فرستند را یک به یک با شما مطرح میکنم. همچنین طبق قرار پیشین با اهالی گرامی، باقی‌ی عزیزانی که احيانا تاکنون پرسش‌های خویش را مطرح نکرده اند میتوانند پرسش‌های خویش را تا اتمام زمان این جلسه برای بنده بفرستند تا با شما طرح شود.
همچنین این جلسات با زحمت جناب آسیایی عزیز بطور زنده در برخی کانال ها و گروه‌های اندیشه‌ای دیگر از همین حالا پخش خواهد شد.

سلامی دوباره بر همه دوستان و ابراز خرسندی ام از حضور در این محفل، بله. شروع کنیم. آقا امین عزیز پرسش‌ها را یک به یک اینجا بنویس لطفا، تا من پاسخ مکتوب دهم.
بله پس شروع میکنیم.

پرسش اول از دوست عزیزی است ناظر بر دو بخش:

الف) اگر روزی انسان بتواند انسان دیگری به طور کامل هم از بعد روحی و هم از لحاظ جسمی خلق کند آنگاه باید چگونه در مقابل خدا ناباوران که اعتقاد بر خالق بودن انسان و رد صفت خالق بودن خدا و در عین حال معتقد به آفرینش جهان بر اساس تصادف اند، ایستاد و برهان آورد که خدا هست و وجود دارد؟!
با قبول اینکه گزاره‌های علمی با گزاره‌های اثبات خدا در عرض هم اند نه در طول هم.

ب) جواب شما به این جمله که میگوید

"فلسفه مرده است." چیست؟!

ابتدا از گزینه‌ی "ب" شروع می‌کنم:

"فلسفه مرده است" به نظرم معنای محصلی ندارد و ناموجه است. مادامیکه انسان بر روی کره‌ی خاکی زندگی می‌کند و سوالاتی درباره جاودانگی، معنای زندگی، مرگ، اخلاق، آگاهی و... دارد، بحث و فحص فلسفی رونق دارد، همانگونه که از یونان باستان این سنخ مسائل مطرح بوده، هر چند صورتبندی آنها در طول زمان تغییر کرده، پاسخها تغییر کرده، اما پرسشهای ابدی انسان همیشه برقرار بوده است و به گواهی تاریخ پر تب و تاب و پر تلاطم انسان در ۲۵ قرن اخیر برقرار هم خواهد بود.

در باب پاسخ به گزینه‌ی "الف" مایلم بگویم که معنای این گزاره که "با قبول اینکه گزاره‌های علمی با گزاره‌های اثبات خدا در عرض هم اند نه در طول هم" چندان روشن نیست. مرادتان این است که می‌توان ادله‌ای له وجود خداوند اقامه کرد، همانگونه که علم تجربی عالم را تبیین می‌کند؟؟ در عین حال توجه داشته باشید که در معرفت‌شناسی جدید سخن از "موجه کردن" مدعیات است و

نه " اثبات " آنها. امروزه جز در وادی منطق و ریاضیات نمی توان از " اثبات " سخن گفت، مهم این است که بتوان ادله ای له مدعیات اقامه کرد.

بسیار سپاسگزاریم جناب دکتر.

پرسی از جانب یک بانویی که دانشجوی فلسفه در یکی از دانشگاه های ایران است، و به فرموده ی خودشان پرسش ها و دغدغه های بیشماری در باب فلسفه و حوزه معنا و مفهوم دارند اما برای جلسه اول به پرسیدن مهمترین و اضطراری ترینشان، اکتفا کرده اند که برایتان می آورم:

الف) آیا براهین عقلی اثبات وجود خدا راه به جایی میبرند؟ اصلا " این مقوله - (وجود خداوند) - اثبات پذیره است یا نه "؟

ب) اگر خداوند از مقوله ی رازهاست و گزاره ی

" خدا وجود دارد " گزاره ای خرد گریزه هست، ناواقع گرایی الهیاتی در اینصورت موجه است؟!

و در صورتی که پاسخ پرسش " الف " منفی و پاسخ پرسش " ب " مثبت باشد،

ج) آیا تنها رویکرد ممکن صادقانه به دین و متن مقدس رویکرد پراگماتیستی از جمله تلقی نسخه انگارانه و درمانی است؟

در پاسخ به پرسش الف بایست بگویم که همانطور که در پاسخ پرسش قبل نیز آوردم، به نظرم در حوزه مباحث فلسفی، باید از " اثبات پذیر بودن " عبور کرد و به " موجه بودن " مدعیات اندیشید و برای مدعیات، ادله اقامه کرد. با این مقدمه، عرض میکنم که به نظرم می توان دلیلی له ساحت قدسی هستی اقامه کرد، در عین حال تفکیک میان تلقی های مختلف از امر متعالی در این میان هم مهم است، در این راستا خواندن مقاله " طحاره ای از عرفان مدرن ۸ " را برای ایضاح بیشتر این امر به دوستان پیشنهاد می کنم.

در مورد پرسش گزینه ی " ب " نیز مایلیم بگویم که لزومی ندارد گزاره " خدا وجود دارد " را خرد گریز تلقی کرد، اگر " ایمان گرا " باشید، این گزاره خرد گریز می شود، در غیر اینصورت، کسی که دلیل موجهی له آن اقامه می کند، این گزاره را خرد پذیر می انگارد و قاعدتا به " ناواقع گرایی دینی " باور ندارد. شخصا بر این باورم که اعتقاد به ساحت قدسی هستی، باوری موجه است و می توان له آن دلیل اقامه کرد.

در باب پرسش گزینه " ج " باید توجه کنیم که تنها نوع مواجهه با متن مقدس به نظرم رویکرد " پراگماتیستی " نیست، مسئله معنابخشی به زندگی در این میان به نیکی میتواند نقش آفرینی کند. در مقاله " طحاره ای از عرفان مدرن ۷ " رای خود در این باب را به تفصیل نوشته ام و رابطه سالک مدرن با احکام شریعت را از منظر خویش تبیین کرده ام، خواندن آن را به دوستان پیشنهاد می کنم.

از پاسخگویی شما خرسند و سپاسگزاریم.

ناظر بر پرسش بانویی میانسال است، ایشان ضمن اینکه چنین مراتب سپاسگزاری و رضایت خود از این فرصت به وجود آمده را ابراز میکنند: " بسیار خوشحالم که می توانم سوالات خود را در اینجا مطرح کنم و بسیار سپاسگزارم به خاطر وقت گذاری دکتر سروش دباغ " می پرسند :

آیا احکام نماز را باید همان طور که در رساله آمده است رعایت کرد؟ نمی شود بیشتر به معنویت موجود در نماز پرداخت و به مسایل دیگر آن فردی نگاه کرد؟ و به گفتگوی ساده و غیر عربی با خدا مشغول شد؟! اگر ما اصول نماز را آنگونه که دقیقا در متون و قواعد دینی آمده است رعایت نکنیم عقوبت میبینیم؟!

همچنین این نوع پرسش از نماز، پرسش تعداد چندی از دوستان دیگر نیز بود. حال به پاسخ شما گوش فرا میدهم جناب دکتر.

همانطور که در پاسخ به پرسش دوم آوردم، می توان از منظر معنابخشی به زندگی در مناسک دینی نظر کرد و نه ثواب و عقاب و به تعبیر شما عقوبت. تلقی من، چنانکه در مقاله "طرحواره ای از عرفان مدرن ۷" آورده ام، سویه های معنایابانه و معناکاوانه دارد و چنین تبیینی از مناسک دینی و چرایی بجای آوردن آنرا به دست می دهد، خوبست آن مقاله را ببینید. علاوه بر این، برخی از فقها نظیر ابوحنیفه بر این باور بودند که می شود نماز را به زبانی غیر از زبان عربی خواند. شعر منسوب به ابو سعید را درباره مناسک دینی در نظر داشته باشید: سر را به زمین چو مینهی وقت نماز / آنرا به زمین بنه که در سر داری / گیرم که هزار مصحف از بر داری / آنرا چه کنی که نفس کافر داری.....

مواجهه معنایابانه و معناکاوانه در این میان به نظرم رهگشاست.

از جانب جوانی ایرانی است که دغدغه های معیار تشخیص حق از باطل را دارد، ایشان می پرسند که: معیار تشخیص حق از باطل چیست؟! چگونه می توان در هر امری "حق" را تشخیص داد؟ و همچنین مسئله مهدویت چگونه قابل اثبات است، به عبارتی چگونه می توان وجود او را پذیرفت؟

به نظرم معیار تشخیص حق از باطل، بررسی ادله ای است که له مدعیات اقامه می شود، راه میانبری در این میان من نمی شناسم. بکار بستن قوه عاقله و افزودن میزان دانسته ها و میزان آگاهی در این میان رهگشاست، نهایتا باید دید پای مدعا به اندازه گلیم دلیل دراز شده یا نه، اینچنین به تعبیر شما می توان حق را از باطل و یا گزاره و مدعای معرفت بخش را از مدعای غیر موجهی که محتوای صدق ندارد، تشخیص داد.

درباره مسئله مهدویت هم مسئله از همین قرار است، اگر ادله ای که له این آموزه اقامه شده، اعم از ادله الاهیاتی و تاریخی، برای شما معرفت بخش و پذیرفتنی است، آن مدعا را بپذیرید. در عین حال عنایت داشته باشید که اعتقاد به "مهدویت" از ضروریات دین نیست، مخاطبان و معاصران و یاران پیامبر گرامی اسلام در مدینه، باوری به مهدویت نداشتند و نمی توانستند داشته باشند، در عین حال خللی در مسلمانی آنها نبود.

جناب دکتر دباغ فراز پنجم پرسش از امکان رویکردهای متفاوت در نحوه ی اندیشیدن می پرسید:

آیا شیوه های دیگری برای اندیشیدن میتوان متصور شد؟

اندیشیدنی به معنای سیر رسیدن به مجهول یا مجهولات.

ما از معلوماتی با توسل به یک روند استنتاجی و به مدد قواعد استدلال به مجهولی میرسیم.

آیا میتوان به نحوی دیگر به مجهول رسید؟

ما با فرض های محدود و چند قاعده ی استدلالی نمی توانیم در باب بسیاری از مسائل حکمی صادر کنیم، به عبارت دیگر، هیچ راهی از این فرض ها با استفاده از قواعد منطقی به گزاره ای که در موردش تفلسف میکنیم (یا راهی به نقیض آن گزاره) وجود ندارد.

یعنی یک استقلال اکسیومتیکی دست ما را برای همیشه از حقیقت کوتاه میکند.

آیا انحای دیگری از اندیشه میتوان یافت؟

شاید به این صورت هم بشود این پرسش را مطرح کرد که اگر موجودات هوشمند دیگری در گوشه ای از این کیهان وجود داشته باشند آنها هم لزوماً همینطور که ما اندیشیم، اندیشه میکنند؟

در معرفت شناسی جدید، معرفت از طریق استدلال ورزی یکی از راههای کسب معرفت است و نه تنها راه آن. در عین حال، معرفت شهودی (نه به معنای شهود عرفانی) از منابع احراز معرفت است، معرفتی که به نحو غیر استنتاجی و غیر استدلالی در معنای متعارف آن به دست می آید. می توان این نحوه از کسب معرفت را به تعبیر شما نحوه دیگری از اندیشه به حساب آورد. برای بسط بیشتر رایم در این باب خوبست، جلسات "معرفت شناسی و تفکر نقادانه" را از روی سایتم گوش کنید، خصوصاً جلسه سوم را. در عین حال، اقتضانات انسان بودن و زیستن بر روی این کره خاکی را باید در نظر گرفت. به مثابه یک امر شرطی خلاف واقع (counter-factual)، می توان تصور کرد که اگر ما ساختمان ذهنی و بدنی متفاوت و دیگر گونی داشتیم، علی الاصول می شد به نحو دیگری بیندیشیم، اما اکنون تخته بند این زمان و مکان ایم.....

در پرسش ششم عزیزی تقریباً ۴۵ ساله با توجه به نوع مواجهه و تجربه های زیسته اش در جهان پیرامون، از مقوله ی جبر و اختیار می پرسد:

بنده چند وقتی است وقتی که به مسائل پیرامون نگاه می کنم دنیا و مردمان را تا حد زیادی تحت جبر و مجبور می بینم که این مرا آزار می دهد. می خواستم منابعی برای مطالعه پیشنهاد کنید که بینش اختیار گرایانه را در آدمی تقویت کند و بدفهمی های مرا اصلاح کند.

مسئله جبر و اختیار انصافاً از مسائل پیچیده و غامض فلسفی و اگزستانسیل است، در این باب شخصاً بسیار تامل کرده ام. خوبست فایل سخنرانی ام در تگزاس آمریکا تحت عنوان "جبر و اختیار" را از روی سایتم گوش کنید، در آنجا به تفصیل تلقی خود در این باب را شرح داده ام. همچنین شرح غزلی از غزلیات حافظ تحت عنوان "در دایره قسمت" را از روی سایتم گوش کنید میتواند مفید واقع شود.

جناب دکتر، پرسش هفتم شخصاً ناظر بر خود شما نیست و در مورد جناب دکتر عبدالکریم سروش و استاد ملکیان و صبغه های فلسفیدن آنها خواسته است نظرتان را جویا شود، گفته اند:

سلام، لطف کنید این سوال رو از دکتر پرسید :

اگر «کیان» انعکاس دهنده نظرات روشنفکران دینی متمایل به فلسفه تحلیلی بود، «نقد و نظر» هم تریبون نواندیشان دینی متمایل به فلسفه قاره ای بود. در کیان عبدالکریم سروش محوریت داشت و در نقد و نظر محوریت با مصطفی ملکیان بود.

مهرنامه، ویژه نامه نوروز ۱۳۹۱، شماره ۲۰، ص ۳۵
ویکیپدیا

آیا با این تقسیم بندی موافق هستید؟ و به طور خاص آیا ملکیان جزو روشنفکری قاره ای محسوب می شود؟

بله. با این تقسیم بندی موافق نیستم، اولاً کیان آراء کسانی چون مجتهد شبستری را هم بازتاب می بخشید که به سنت هرمنوتیکی قاره ای تعلق خاطر دارند و نه سنت فلسفه تحلیلی. ثانیاً در "نقد و نظر" از قضا بیشتر مطالبی منتشر می شد که با سنت فلسفه دین تحلیلی در تناسب و تلائم بود. ثالثاً، جناب ملکیان، هم با آثار فیلسوفان تحلیلی و هم فیلسوفان قاره ای آشنا بوده و هستند؛ و با شیوه تحلیلی به

مسائل اگزیستانسیل می پردازند. به نظر جناب ملکیان به تعبیر خودشان، روشنفکر معنوی هستند و از هر دو سنت تحلیلی و قاره ای در
تقریر و تنسیق مطالب خود بهره می برند، همچنین تعبیر " روشنفکر قاره ای " دقیق و موجه نیست.

**جناب دکتر دباغ عزیز، بخاطر اینکه ما باید به گروه دوم - (گروه دکتر دباغ ۲) - نیز طبق وعده ی پیشین رجوع
کنیم و پرسشهای آنها را بگیرم تا شما باز بطور زنده، در مقام پاسخ گویی به آنها بنشینید، آخرین پرسش منتخب این
گروه را بعنوان پرسش هشتم را از حضرتعالی میبرسم:**

**یکی از عزیزانی که اتفاقاً متون روشنفکری دینی را نیز به نیکی دنبال کرده است می پرسد:
حجیت معرفت شناسانه وحی چگونه اثبات می شود؟ چگونه می توان مدعی شد که پیامبر در یک رابطه با امر
متعالی داشته و همچنین آن القائات را چگونه می توان معرفت بخشانه دانست؟**

**و دیگر اینکه پرسیده اند: در پاسخ های پرسش های پیشین در بالا " فرمودید شخصا بر این باور هستید که اعتقاد
به ساحت قدسی هستی، باوری موجه است و می توان له آن دلیل اقامه کرد. " چگونه؟! "**

چنانکه در پاسخ به پرسش های پیشین هم آورده ام، در معرفت شناسی جدید سخن بر سر " اثبات " دعاوی گوناگون از جمله دعاوی
و حیانی نیست، بلکه نشان دادن " موجه بودن " آن مدعیات است. به نظر من چنانکه برخی از معرفت شناسان چون آلستون و پلنتینگا و
آئودی استدلال کرده اند، با مد نظر قرار دادن منابع " تجربه حسی " و " گواهی دیگران " و سراغ گرفتن از تشابه ساختار میان تجارب
دینی و تجارب حسی و تجارب و حیانی را نوعی تجارب دینی انگاشتن، علی الاصول می توان فراورده های و حیانی را موجه انگاشت
و ادله ای له آنها اقامه کرد. در مقاله " الاهیان روشنفکری دینی " به این مسئله پرداخته ام، همچنین در مقاله " طرحواره ای از عرفان
مدرن "، ربط و نسبت میان " تجربه دینی " و " تجربه و حیانی " به روایت خویش را تقریر کرده ام، خوبست به این دو منبع مراجعه کنید.
پاسخ پرسش دوم را هم در میان سطور بالا آوردم؛ موجه انگاشتن اعتقاد به ساحت قدسی و استدلال بردار بودن آن به روایت خویش
را در دو مقاله ای که ذکر کردم، تبیین کرده ام....

**همینک در گروه دوم (گروه دکتر سروش دباغ ۲) سری پرسش ها را با پرسش نهم پی میگیریم:
در پرسش نهم که پرسش جالبی هم هست عزیزی طرح کرده است که " آیا شما ۵ تا انشتین را ترجیح میدهید
یا ۵ تا کانت را؟ و چرا؟! "**

پاسخ شما به ایشان چیست؟! "

به ایشان میگویم که مرادتان را دقیقاً دریافتم، اگر کانت نماد تفلسف و انشتین نماد توجه به علم تجربی و نظریه پردازی در این حوزه
است، من ترجیح می دهم هر ۲ را داشته باشیم، هم کانت و هم انشتین را؛ ۲ کانت و ۲ انشتین یا ۳ کانت و ۳ انشتین را...

باز پرسش دهم بسان پرسش سابق به نوعی حکایت از تقابل عرفان و یا اخلاق با علم را دارد که منظر تامل
بسیاری از عزیزانی است که در این حوزه دلمشغولند خصوصاً اینکه با اعتراضی نسبت به شما پایان یافته است و نا
در این پرسش پاسخ بر آنیم که بنا به خواسته ی خود حضرتعالی بی تعارف و تکلف بیشتر اعتراضات و انتقادات را
برایتان باز تاب دهیم لذا پرسش را می آورم:

عزیزی پرسیده است: ایران ما تا ۸۰ سال پیش گرفتار انواع بیماریها و قحطی های شدید بوده و ما الان با بهره مندی از علوم غرب به این وضعیت رسیدیم ، اگر مثنوی و مفاد آن می توانست ما را ترقی دهد ۷۰۰ سال وقت داشت چرا اینقدر اصرار بر اشاعه مثنوی دارید؟

بله، بسیار کار نکو و شایسته ای انجام میدهد و باز توصیه میکنم بر همین روال پیش روید و انتقادات را برایم اشاعه دهید که فرصتی باشد به تحقیق بر آرای دوستان منتقد بنگرم.

در پاسخ به این دوست عزیز باید بگویم که به نظرم منافاتی ندارد که هم به علوم تجربی پردازیم و آنها را در کشور به نحو جدی رواج دهیم، هم از میراث غنی فرهنگی-ادبی-عرفانی خود بهره مند شویم. به تعبیر دیگر، هم سهم عقل و معیشت را پردازیم، هم سهم دل را و در اندیشه معنا بخشیدن به زندگی خود باشیم. شخصا با علوم تجربی آشنایی خوبی دارم و ۶ سال در دانشکده داروسازی تحصیل کرده ام و به نیکی بر اهمیت بسط و نشر علوم تجربی و رهگشایی و کارآمدی آنها واقفم. در عین حال معتقدم با تاکید بر این علوم به تنهایی بار ما بار نمی شود، چرا که انسان به قول مایگل اونا مونو "درد جاودانگی" دارد و برای پاسخ گفتن به سرشت سوگناک هستی و پرداختن سهم دل باید به سر وقت آثار بزرگانی چون مولوی، حافظ، عین القضات همدانی، سپهری، داستایفسکی، مارسل، کازنتزاکیس، اکهارت توله ، ... هم برود و از آنها بهره مند شود.

بسیار سپاسگزارم جناب دکتر و با این رای اعتدالی شما مبنی بر اینکه هم بایست سهم دل را پرداخت و هم سهم عقل را، همدلم. میرویم سر وقت پرسش یازدهم:

متن اصلی پرسش یازدهم که از جانب بانویی گرانقدر است دقیقا چنین است:

"سوال من از آقای دکتر این بود

که میخواستم ایشون مبنای فلسفی پلورالیسم دینی ومذهبی رو توضیح بدهند.

به تعبیر دیگر پلورالیسم دینی ومذهبی بر چه مبنای فلسفی استوار است؟"

برای درک مبنای فلسفی پلورالیسم، به نظرم باید میان "پلورالیسم نجات" و "پلورالیسم صدق" تفکیک کرد.

مسئله اصلی در بحث از پلورالیسم، عبارتست از پلورالیسم نجات، یعنی رستگاری اکثر گروندگان به ادیان مختلف؛ در حالیکه پلورالیسم صدق از صادق بودن همزمان مدعیات بعضا متعارض ادیان گوناگون سراغ میگیرد. شخصا، به عنوان یک پلورالیست، از «پلورالیسم نجات» دفاع میکنم، پلورالیسمی که اکثریت گروندگان به ادیان مختلف را بر نهج صواب می داند. مسئله «پلورالیسم صدق»، متفاوت است، و به تعبیری طرح آن برای فهم مسئله رستگاری گروندگان به ادیان مختلف، ضرورتی ندارد. اخیرا پستی در فیس بوک خود گذاشتم درباره رفتن به کلیسا به دعوت دوست کشیشم، همان پست در سایت من تحت عنوان "رستگاری نزدیک" قرار گرفته، خوبست انرا برای آشنایی بیشتر با موضوع من در این باب ببینید.

باز ترجیح ام این است که عین متن پرسش را برایتان بیاورم:

"امروزه کتاب هایی مثل the secret نوشته ی خانم Rhonda Byrn و یا کتاب های معروف خانم "فلورانس اسکاول شین" و یا کتاب های ترجمه خانم گیتی خوشدل بسیار پر طرفدار هستند در مورد قانون جذب و تفکر مثبت، راجع به این موضوع که هر اتفاقی در زندگی هر کس می افتد از تفکر او سرچشمه می گیرد و انسان تمام

شرایط زندگی رو خودش جذب کرده است. مثلا اگر کسی بی پول است برای این است که او در ذهنش خودش را اینگونه تصور کرده یا چیزهایی شبیه این.

به طور خلاصه هر چیزی انسان فکر کند و احساس کند جذب خواهد کرد.

می خواستم ببینم آقای دکتر اساسا چنین نظریاتی رو قبول دارند؟ آیا در قرآن اشاره ای شده است چون مطرح کنندگان چنین نظریاتی یک سری مدرک از انجیل و یا تورات می آورند.

و اگر قبول دارند نقش خداوند چیست پس؟"

بله، کتاب secret را دیده ام، همچنین برخی از آثار ترجمه شده توسط خانم گیتی خوشدل.

دو منظر از بحث را در این باب باید از هم تفکیک کرد؛ سویه روانشناختی و سویه معرفت شناختی. فی المثل در این باب که " هر اتفاقی در زندگی هر کس می افتد از تفکر او سرچشمه می گیرد و انسان تمام شرایط زندگی رو خودش جذب کرده است " نمی توانم اتخاذ موضع معرفتی کنم، چون دلیلی ندارم که واقعا اینچنین باشد، در عین حال تصدیق می کنم که باور به این امر، آثار و نتایج ملموسی در زندگی افراد می تواند داشته باشد و کسانی با باور بدان، احوال خوشی را تجربه کنند. تا کنون سلوک شخصی خود را بر این مبنا تنظیم نکرده ام، اما می دانم عده ای چنین می کنند. توجه داشته باشیم که سرخوش شدن از باورمندی به مدعایی لزوما به معنای موجه بودن آن نیست.

درباره پرسش دوم شما، تاجاییکه می دانم، با این تعابیر، نمی توان در کتاب مقدس شواهدی را سراغ گرفت. آیاتی چون " لا تزر وازره وزر اخری " و دیگر آیاتی که طنین اگزیستانسیل قوی ای دارند، بیشتر بر تنهایی و مدخلیت عزم و اراده فرد در وادی سلوک تاکید دارند.

"سلام و درود خدمت استاد بزرگوارم

وجه شباهت فلسفه تحلیلی و اگزیستانسیالیسم راجع به مسئله زبان چیست؟"

بله. فلسفه تحلیلی، به زبان به مثابه " ابژه فلسفی " نگریسته، از ابتدای آن با آثار فلسفی فرگه، راسل و ویتگنشتاین و حلقه وین تا رایل و آستین و سرل... درباره حدود و ثغور "معناداری" نظریه پردازی کرده است.

در سنت اگزیستانسیالیسم، فیلسوفانی چون سارتر و یاسپرس و مارسل... بدین معنا به مسئله زبان پرداخته و به جای آن احوال اگزیستانسیل انسان نظیر غم، مرگ، شر و معنای زندگی را رصد کرده اند. به تعبیر دیگر، بیشتر فیلسوفان اگزیستانسیالیست فرانسوی به مسائل وجودی پرداخته اند؛ در مقابل فیلسوفان پدیدار شناس آلمانی نظیر هایدگر به مقوله زبان پرداخته اند. جمله مشهور " زبان خانه وجود است " هایدگر در این راستاست. اما ورود و خروج امثال هایدگر به مسئله زبان خصوصا با فیلسوفان تحلیلی متقدم و نیمه اول قرن بیستم متفاوت بوده، چون بر خلاف فیلسوفان تحلیلی آشنایی و عنایتی به تحولات علوم تجربی و ریاضیات جدید نداشته اند...

امین جباری: بله دوستان. اتمام جلسه ی اول پرسش و پاسخ اعضای کانال و گروه های تلگرامی دکتر سروش دباغ را اعلام میکنم. با یاری خداوند، در جلسات پیش رو که به زودی برگزار خواهد شد باز به طرح تحقیقی پرسش و اخذ تحلیلی پاسخ از جناب دکتر دباغ مشغول خواهیم گشت تا بدین گون به قدر مقدور و اقتضای فرصت، عطشی خویش را از سرچشمه های دانش این بزرگوار آبی بچشانیم.

جناب دکتر سروش دباغ بسیار سپاسگزارم که بسان سابق با مهر ورزی خاصه ی خود از خرمن دانش و معرفت خویش به ما بوی و برگ رسانید.